

نامه کیانوری به خامنه ای اینگونه آغاز می شود:

حضرت آیت الله!

واقعیات نه در شعارها بلکه در رعایت حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم منعکس است!

آیت الله خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران
با سلام و شادباش، بمناسبت یازدهمین سالگرد انقلاب شکوهمند اسلامی ایران
حضرت آیت الله!

من در نظر داشتم که این نامه را پیش از نامه ای که در چهاردهم مرداد ماه ۱۳۶۸ به حضورتان نوشتم، بحضورتان بفرستم، اما در آن هنگام اینجور اندیشیدم که یادآوری این جریانات دردناک شاید سودی نداشته باشد و از این رو تنها به درخواست بنیادینم بسنده کردم. متأسفانه تاکنون که بیش از ۶ ماه از آن زمان می گذرد، هیچگونه اثری از برآورده شدن همه و یا دست کم کمی هم از درخواست هایم هویدا نشده است و آنجور که از نمونه های کنونی می توان دید، امیدی هم به آن نمی توان داشت. از این رو، بر آن شدم اکنون که دوستانم و من باید در این بیغوله بیوسیم، دست کم درد سنگین دل خود را درباره آنچه بر ما گذشته است بنویسم. شاید در سرنوشت دیگری که پس از این مانند ما گرفتار خواهند شد، پیامد مثبتی داشته باشد.

روز پنجشنبه ۱۵ بهمن ماه، بعدازظهر بدون اینکه ما را پیش از آن آگاه کرده باشند، نمایندگان کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به اطاق (... علی عموی و من) وارد شدند و از ما خواستند که اگر نظریاتی داریم که مربوط به حقوق بشر می شود، به آنها بگوئیم.

من به زبان فرانسه که برای آنان هم قابل فهم بود گفتم که مهمترین اصول حقوق بشر که در اعلامیه جهانی ذکر شده است در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دقیقاً در نظر گرفته شده است. اما متأسفانه در جریان عمل برخی مراجع قضائی به این مواد بسیار مهم توجه نکرده و آنها را زیر پا می گذارند. در مورد ما متهمان بازداشت شده ای هم چنین بوده است.

من به آنان گفتم که خودم چندی پیش در این مورد به رهبر کشور شکایت نامه ای نوشته ام و رونوشت آنرا به شما می دهم. برای آنکه برای مقامات زندانی که بر خلاف عرف بین المللی همراه آنان بودند سوءتفاهم نشود، يك رونوشت دیگر از آن نامه را که در ۱۴ مرداد به شما نوشته بودم، به ایشان دادم.

در پاسخ این سؤال که شکنجه شده ام، پاسخ مثبت دادم، ولی از گفتن جریان دردناکی که در این نامه به آگاهی شما می رسانم، خودداری کردم.

براستی هنگامیکه مواد قانون اساسی میهنمان را که خود شما هم در تدوین آن فعالانه و موثر شرکت داشته اید و ما بطور دربست آنرا پذیرفته ایم و امروز هم مورد پذیرش ماست در مورد حقوق و آزادی های افراد و بویژه در آن بخش که مربوط به حقوق بازداشت شدگان است، می خوانم و آن ها را با آنچه بر ما گذشته و هم اکنون می گذرد، برابر می کنم، بی اندازه شگفت زده شده و می اندیشم که مبدا در سایر بخش های زندگی سیاسی و اجتماعی مردم و بویژه حقوق اقتصادی و اجتماعی توده های ده ها میلیونی محرومان کشورمان هم جدائی و دوری میان شعارها و کردارها همین اندازه باشد!

هنگامیکه در اصل ۲۳ قانون اساسی خوانده می‌شود که:

اصل ۲۳ - تفنیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان بصرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.

اما در عمل می‌بینیم و در دادنامه‌های دادستان انقلاب که در آن برای ما درخواست محکومیت اعدام شده است، می‌خوانیم که یکی از مواد عمده:
{تبلیغات ضد اسلامی از طریق اشاعه فرهنگ مادی‌گرایانه مارکسیسم} نوشته شده است، چطور ممکن است شگفت‌زده نشد؟

اصل ۳۲ - هیچکس را نمی‌توان دستگیر کرد، مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف ۲۴ ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.

اکنون حضرت آیت‌الله اجازه بفرمائید این اصل بسیار درست را با آنچه بر سر من و بستگانم گذشته است، برابر نهم. من از شیوه بازداشت دیگران آگاهی ندارم، اما آنچه بر ما گذشته است باندازه بسنده گویا است.

صبحدم روز ۱۷ بهمن ماه ۱۳۶۱ ساعت ۴-۳/۵ پس از نیمه شب گروهی از پاسداران با بازکردن در خانه به اطاق خواب ما در منزل دخترمان ریختند و دستور دادند که من فوراً لباس بپوشم. این آقایان تنها حکم بازداشت مرا در دست داشتند. اما نه تنها مرا، بلکه همسرم را هم بدون داشتن حکم بازداشت کردند. به آنهم بسنده نکرده دخترمان را هم که در کارهای سیاسی ما نه سر پیاز بود و نه ته پیاز، او را هم بدون حکم، بازداشت کردند. تصور نفرمائید که به اینهم بسنده کردند، نه! فرزندان ۱۱ ساله افسانه دخترمان و نوه ما را هم بازداشت کردند و همه ما را به بازداشتگاه ۳۰۰۰، یعنی کمیته مشترک دوران شاه که من در آنجا مدت‌ها (پیش از کودتای ۲۸ مرداد) بازداشت و محاکمه و زندانی شده بودم، بردند.

پس از آزاد شدن افسانه دخترمان (که پس از شکنجه و یکسال و نیم زندانی بدون محکومیت آزاد شد) معلوم شد که آقایان بازداشت‌کنندگان، در غیاب ما خانه را "غارت" کردند. هر چیز گرانبها را از سکه‌های طلای متعلق به افسانه (سکه‌هایی که طی سال‌ها بمناسبت اعیاد و روز تولد خود از بستگانش دریافت کرده بود) گرفته، تا مقداری اشیاء قیمتی که من در سفرهای خود بعنوان هدیه دریافت کرده بودم، تا حتی مدارک تحصیلی من (از تصدیق ششم ابتدائی گرفته تا بالاترین سند علمی من که حکم پروفیسوری آکادمی شهرسازی و معماری جمهوری دمکراتیک آلمان بود)، به غارت بردند و تاکنون که ۷ سال از آن زمان می‌گذرد، با وجود ده‌ها بار درخواست افسانه و من، اصلاً کوچکترین اثری هم از آنها پیدا نشده است. ظاهراً آقایان بازداشت‌کننده ما، این اشیاء گران بهاء را بعنوان غنائم جنگی در جنگ مسلمانان علیه کفار برای خود به غنیمت برداشته‌اند. این بود "پیش‌درآمد" بازداشت ما. از این پس، "نمایش دردناک" آغاز و "پرده به پرده" دنبال می‌شود.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین می‌خوانیم:

اصل ۳۵ - هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت یا اقرار یا سوگند مجاز نیست، چنین شهادت و اقرار یا سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.

جای بسی تاسف است برای گذشته و جای بسی نگرانی است برای آینده که این اصل گران‌بها زیر پای برخی مسئولان له و لورده شده و احتمالاً در آینده هم خواهد شد.

در مورد اکثر بازداشت شدگان از همان روز اول بازداشت و در مورد من چند روز پس از بازداشت، شکنجه به معنای کامل خود با نام نوین "تعزیر" آغاز گردید.

شکنجه عبارت بود از شلاق با لوله لاستیکی تا حد آس و لاش کردن کف پا. در مورد شخص من در همان اولین روز شکنجه آنقدر شلاق زدند که نه تنها پوست کف دو پا، بلکه بخش قابل توجهی از عضلات از بین رفت و معالجه آن تا دوباره پوست بیآورد، درست ۳ ماه طول کشید و در این مدت هر روز پانسمان آن نو می‌شد و تنها پس از ۳ ماه من توانستم از هفته‌ای یکبار حمام رفتن بهره‌گیری کنم.

نوع دوم شکنجه که بمراتب از شلاق وحشتناک‌تر است، دستبند قیانی است. تنها کسی که دستبند قیانی خورده می‌تواند درک کند که دستبند قیانی آنهم ۱۰ - ۸ ساعت متوالی در هر شب، یعنی چه؟

در مورد من، پس از اینکه شلاق اولیه که با فحش و توهین و توسری و کشیده تکمیل می‌شد سودی نداد، یعنی آقایان نتوانستند در مورد دروغ شاخدار ساخته شده که در زیر آنرا شرح خواهم داد از من تائیدی بگیرند، مرا به دستبند قیانی بردند.

۱۸ شب پشت سر هم مرا ساعت ۸ بعدازظهر به اطاقی واقع در آشکوب دوم می‌برند و دستبند قیانی می‌زدند و این جریان تا ساعت ۶ - ۵ صبح یعنی ۹ تا ۱۰ ساعت طول می‌کشید. تنها هر ساعت مامور مربوطه می‌آمد و دست‌ها را عوض می‌کرد. چون ممکن است شما ندانید که دستبند قیانی چگونه است، آنرا توضیح می‌دهم.

این شکنجه عبارت از اینست که یک دست از بالای شانه و دست دیگر را از پشت بهم نزدیک می‌کنند و بین مچ دو دست یک دستبند فلزی زده و با کلید آنرا تن می‌کنند. درد این شکنجه وحشتناک است. طی ۱۸ شب که من زیر این شکنجه قرار داشتم و دو بار هم در تعویض ساعت به ساعت آن "غفلت" شد و از ساعت ۱۲ نیمه شب تا ۵ صبح به همان حال باقی ماندم. علت اینکه چرا اینقدر طول کشید این بود که من به آنچه می‌خواستند به "زور" اعتراف کنم، تسلیم نشدم. من ۱۸ کیلو گرم از وزن خود را از دست دادم و تنها پوست و استخوان از من باقیماند، تا آن حد که بدون کمک یک نفر حتی یک پله هم نمی‌توانستم بالا بروم و برای رفتن به دستشویی هم محتاج به کمک نگهبان بودم.

پيامد این شکنجه وحشتناک که هنوز هم باقیست، اینست که دست چپ من نیمه فلج است و دو انگشت کوچک هر دو دستم که در آغاز کاملاً بی‌حس شده بود، هنوز نیمه بی‌حس هستند. **یادآوری می‌کنم که من در آن زمان ۶۸ ساله بودم.**

همسر مريم را آنقدر شلاق زدند که هنوز پس از ۷ سال، شب هنگام خوابیدن کف پاهایش درد می‌کند. البته این تنها شکنجه "قانونی" بود که به انواع توهین و با رکیک‌ترین ناسزاگوئی‌ها تکمیل می‌شد (فاحشه، رئیس فاحشه‌ها و ...) آنقدر سیلی و توسری به او زده‌اند که گوش چپ او شنوائیش را از دست داده است. **یادآور می‌شوم که او در آن زمان پیر زنی ۷۰ ساله بود.**

خواهش می‌کنم عجله نفرمائید و نیاندیشید که بدترین نوع شکنجه (تعزیر) همین بود. نه، از این بدتر هم دو نوع دیگر بود.

نوع اول شکنجه جسمی بود و آن اینجور بود که فرد را دستبند قیانی می‌زدند و با طنابی به حلقه‌ای که در سقف شکنجه‌خانه کار گذاشته شده بود آویزان می‌کردند و او را به بالا می‌کشیدند، تا تمام وزن بدنش روی شانه‌ها و سینه و دست‌هایش فشار غیر قابل تحمل وارد آورد. درد این شکنجه نسبت به دستبند قیانی ساده شاید ده برابر باشد. حتی افراد ورزیده‌ای مانند دوست عزیز ما آقای عباس حجری که ۲۵ سال در زندان‌های مخوف شاه مردانه پایداري کرد، چندین بار از هوش رفت. آقایان به این هم بسنده نکرده و او را مانند تاب تلو تلو می‌دادند.

دوست هنوز زنده ما آقای محمد علی عمویی که با آقای حجری و ۵ جوانمرد دیگر از سازمان افسری حزب توده ایران پس از کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بزدان

افتاده و مانند یارانش ۲۵ سال در همه زندان‌های مخوف شاه معدوم مردانه پایداری کرد، شاهد زنده این شکنجه‌هاست. البته نه شاهد دیدار، بلکه خود او زیر این شکنجه‌ها قرار گرفته است.

آقای عباس حجری که مردی ورزیده بود در اثر این شکنجه وحشتناک، دست راستش تا حد ۳/۴ فلج شده بود تا آنجا که نمی‌توانست با آن غذا بخورد.

مرا مسلماً به علت آنکه دیگر جانی برابم باقی نمانده بود از این شکنجه معاف داشتند. نوع دوم، شکنجه روحی بود. این نوع شکنجه که در مورد من عملی شد، از همه شکنجه‌های دیگر دردناکتر بود. این شکنجه چگونه بود؟

پس از اینکه آقایان از تحمیل اعترافات به من با شکنجه‌ها و باهدفی که در بالا شرحش را دادم، ناامید شدند، ۳ بار مرا زیر این "آزمایش" قرار دادند.

بار اول مرا به اطاق شکنجه بردند. مریم همسرم را که چشمش را بسته و دهانش را با دستمالی که در آن فرو کرده بودند، بسته بودند روی تخت شلاق خوابانده و دهان مرا هم گرفتند و در برابر چشم من به پای لخت او شلاق زدن را آغاز کردند. این جریان پیش از شلاق زدن‌های شدید مریم که در بالا یادآور شدم بود. آقایان برای اینکه دست خود را به یک چنین کار ننگینی که بدون تردید قابل دفاع نبود، آلوده نکرده باشند، یکی از افراد توده‌ای، بنام "حسن قائم‌پناه راکه برای فرار از فشار، تن به پستی داده بود، مأمور شلاق زدن کردند. پس از نشان دادن این منظره، مرا به پشت در سلول شکنجه‌گاه بردند و به زمین نشانند و از من اعتراف می‌خواستند تا شلاق زدن به پای همسرم را که من صدای ضربات شلاق و ناله همسرم را می‌شنیدم، پایان دهند. پس از چند دقیقه (؟) چون من حاضر به پذیرش آنچه از من می‌خواستند، نشدم (قبول طرح کودتا) مرا به سلول خودم برگرداندند.

این بود یک نمونه از انجام اصول مربوط به حقوق افراد در قانون اسلامی جمهوری اسلامی در "عمل".

حضرت آیت‌الله

من اکنون ۷ سال است که زیر چوبه دار ایستاده‌ام. سوگند به وجدان انسانیم که حتی یک کلمه از آنچه در این تشریح نوشته‌ام، غیر واقعی و حتی زیدمروی نیست. باز هم خواهش می‌کنم عجله نفرمائید. این داستان هنوز ادامه دارد.

چون من باز هم تسلیم نظریات آقایان نشدم، بار دوم - باز هم مرا به اطاق شکنجه بردند. این بار دخترم افسانه را خوابانده بودند و همان فرد پست در برابر چشم "آقایان" مشغول به شلاق زدن به پای برهنه او بود. باز هم مرا پشت در نشانند و به گوش کردن ناله‌های دخترم مجبور کردند و از من خواستند که خواسته آنانرا بپذیرم و چون حاضر نشدم بار سوم باز هم مرا شبی به اطاق شکنجه بردند. این بار همسرم مریم را دستبند قبانی زده و به سقف آویزان کرده بودند. او پاهایش هنوز روی زمین بود. مرا به پشت در شکنجه‌گاه آوردند و گفتند اگر اعتراف نکنی، مریم را بالا خواهیم کشید. چون من حاضر به اعتراف نشدم دستور دادند که مریم را به بالا بکشند. من تنها صدای ناله‌های مریم را که چون دهانش با دستمال بسته بود، بطور مبهم شنیدم. پس از مدتی آقای "یاسر" که در درون شکنجه‌گاه بود فریاد زد متهم از حال رفته، دکتر را بیاورید و مرا به سلول خود برگرداندند.

برای اینکه از حقیقت‌گویی دور نشوم، پس از چند هفته که بازپرسی‌ها بطور کلی در بخش عمومی‌اش پایان یافته بود، باز پرس مستقیم من آقای "مجتبی" به من گفت که این جریان سوم یک صحنه سازی بود و ناله‌ها را هم "یاسر" با صدای زنانه و مبهم می‌کرده است. پس از دیدار کوتاهی که با همسرم مریم داشتم او هم این حقیقت را تأیید کرد و گفت او را بالا نکشیدند، تنها پنج دقیقه نگهداشتند.

حضرت آیت‌الله

آیا همه این اعترافات در چارچوب "تعزیرات" اسلامی می‌گنجد؟
تا آنجا که من از مسائل تعزیرات" در جزای اسلامی آگاهی دارم:

۱- تعزیر که منحصرًا زدن تازیانه‌است و نه شیوه‌های امریکائی و اسرائیلی آموخته شده به عوامل ساواک شکنجه‌گر، مانند دستبند قیانی، آویزان کردن به سقف با دستبند قیانی و سایر اقداماتی که در بالا یادآوری کردم.

۲- تعزیر يك حد مجازات است که در صورت ثابت شدن جرم مانند "حدود" دیگر از طرف حاکم شرع تعیین می‌شود. تعزیر برای گرفتن "اعتراف" آنهم روی يك اتهام بکلی واهی و فرضی و نادرست و اختراعی که در زیر به شرح آن می‌پردازم، اتهام دروغی که پس از اینهمه شکنجه‌ها و زیر پا گذاشتن بنیادی‌ترین اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مورد متهمین، پوچ بودن و دروغ بودن آن روشن گردید.

همانجور که یادآور شدم، همه این شکنجه‌ها برای این بود که از افراد برجسته حزب توده ایران این اعتراف دروغ را بگیرند که گویا حزب توده ایران تدارك يك کودتای مسلحانه برای سرنگون ساختن نظام جمهوری اسلامی ایران را می‌دید؛ تدارك کودتائی که قرار بود در آغاز سال ۱۳۶۲ عملی گردد.

به دید من، آقایانی که این دروغ شاخدار را ساخته بودند و این همه شیوه‌های غیر انسانی را برای گرفتن تائید برای این دروغ شاخدار ساخته بودند، این انگیزه را داشتند که "دلیلی" برای درهم شکستن حزبی که در چهار سال فعالیت قانونی خود، علیرغم انواع فشارها، هم از طرف نظام جمهوری اسلامی و هم از سوی نیروهای ارتجاعی و سایر گروه‌های راست و چپ‌نما همواره و بطور تزلزل ناپذیر از انقلاب بی‌دریغ و با همه امکانات دفاع کرده و در همه فرآیندهای نظام با رای مثبت شرکت کرده‌است، "توجیهی مردم پسند" بسازند.

دلیل بدون پاسخ برای این دید من، جریان بازجویی شاهد زنده و حاضر آقای محمد علی عموی است که نه تنها امروز، بلکه بارها و برای اولین بار چند سال پیش تمام جزئیات بازجویی وحشیانه و غیر انسانی را که از او و از آقای عباس حجری بعمل آمده را در نامه‌ای در حدود ۴۰ صفحه بوسیله حجت‌الاسلام ناصری، نماینده حضرت آیت‌الله منتظری، برای ایشان فرستاده‌اند و از آن پس هم در موارد بی‌شمار هرگاه فرصتی پیدا شده، همه مطالب را باطلاع مقامات گوناگون رسانده‌اند.

جریان چنین بود که از سوی بازجویان به آقای محمد علی عموی و عده‌ای دیگر از کادر رهبری حزب تکلیف می‌شود که گزارش دروغی و ساختگی در این باره که حزب توده ایران (هیات دبیران کمیته مرکزی که در فاصله میان دو پلنوم همگانی افراد کمیته مرکزی، بالاترین مقام رهبری حزب است) در یکی از چند هفته پیش از بازداشت تصمیم گرفته‌است که تدارك کودتائی را که در بالا شرح دادم، بدهند. به دلیل عدم پذیرش آقای عموی و دیگران، آنان را در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌دهند. آقای عموی، یعنی کسی که در دوران طاغوت نه تنها ۲۵ سال، یعنی تقریباً تمام جوانی خود را در زندان‌های مخوف رژیم شاه گذرانده و شکنجه‌های جسمی عجیب و غیر قابل تحمل را تحمل نموده و من از شرح کامل آنچه برایشان گذشته است عاجز و امیدوارم که خود ایشان یکبار دیگر این جریان را باطلاع شما برسانند. همین روش درباره آقایان عباس حجری و رضا شلتوکی و چند نفر دیگر، منجمله شخص من اعمال گردیده‌است.

یکی از موارد که مربوط به آقای عباس حجری بود پیش از این شرح دادم. در مورد دیگران هم مسلماً به همین جور بوده است.

با همین شگردها، تا آنجا که من شنیده‌ام از ۱۲ نفر از اعضای رهبری مرکزی حزب توانستند این اعتراف دروغ را کتبا بگیرند.

تنها من علیرغم همه فشارها حاضر به پذیرش این دروغ شاخدار نشدم. به من گفتند که همه اعضای هیات دبیران که در بازداشت هستند، این را پذیرفته‌اند که گویا حزب قرار است روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۲) کودتا را انجام دهد.

پاسخ همیشگی من این بود که:

اولا اگر همه افراد حزب هم این را در برابر چشم من بگویند، من این دروغ را نمی‌پذیرم و برآنم که آنها هم زیر همان فشارهایی که به من وارد شده و یا بدتر از آن به این دروغ اعتراف کرده‌اند.

ثانیا- آیا این مسخره نیست که حزبی بخواهد با نزدیک به یکصد قبضه سلاح سبک (تفنگ) و مقداری نارنجک و یا یا دو تیربار سبک در برابر این نیروی عظیم سپاه و ارتش و پلیس و کمیته‌های انقلاب و بسیجیان کودتا کند. شما که ما را خیلی کار کشته و زرنگ می‌دانید، چگونه چنین "حماقتی" را به ما نسبت می‌دهید؟

در پاسخ به من گفتند که افراد دیگر (حسن قائم پناه) گفته که شما از شوروی‌ها مقدار زیادی سلاح گرفته و آنها را احتمالاً در جنگل‌های مازندران و در بعضی باغ‌های اطراف تهران و بخشی را در خراسان مخفی کرده‌اید.

پاسخ من این بود که آیا این احمقانه نیست که اسلحه از شوروی‌ها به میزان زیاد بگیریم و آن را در جنگل‌های مازندران مخفی کنیم؟ آیا من به تنهایی می‌توانم چنین کاری را انجام دهم؟ آنهم با وضع مزاجی‌ام. آیا يك نفر دیگر هم در میان این صدها بازداشت شده هست که بگوید با من در گرفتن اسلحه و مخفی کردن آن کمک کرده‌است؟ یک نفر هم پیدا نشد!

اگر هم شما عقیده دارید که در یکی از باغ متعلق به دوستان، در اطراف تهران سلاح‌ها پنهان شده، بروید آنها را در بیاورید.

من گفتم که در جریان انقلاب، روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن افراد حزبی که از چند ده نفر تجاوز نمی‌کردند مقداری بسیار محدود سلاح مانند همه مردم جمع کردند که همان وقت آنها را که میزان تقریبی را در بالا گفتم، در يك خانه یا دو خانه مخفی کردیم تا اگر روزی ضد انقلاب توانست ضربه‌ای به انقلاب وارد سازد، ما بتوانیم با نیروی اندک خود به موازات نیروهای وفادار به انقلاب علیه نیروهای ضد انقلابی وارد عمل شویم.

ثانیا- تمام اسناد و صورت جلسات هیات دبیران، یکجا بدست شما افتاده‌است. در این صورت جلسات، نه تنها کلمه‌ای از اینکه چنین صحبتی حتی با هزار فرسنگ فاصله شده باشد دیده نمی‌شود، بلکه درست برعکس، درست چند هفته پیش از بازداشت، که از گوشه و کنار می‌شنیدیم و همه رفتار مامورین تعقیب که شب و روز با گروه‌های کاملاً مجهز در تعقیب ما بودند احساس می‌کردیم که مقامات جمهوری اسلامی به علل سیاسی عمومی در صدد وارد آوردن ضربه‌ای به حزب ما هستند و به همین جهت در هیات دبیران باتفاق آراء تصمیم گرفتیم که کادر رهبری مرکزی حزب را بطور غیرقانونی از کشور خارج کنیم و به تشکیلات کوچک مخفی حزب که مسئولیت تدارک فنی این کار را داشت ماموریت داده شد که امکانات تدارک دیده خود را آماده سازد.

حضرت آیت‌الله!

آیا این خنده‌آور نیست که کسانی را متهم به تدارک کودتا کنند که درست در همان دوران مورد ادعای آقایان اتهام زنده، این افراد می‌کوشند از کشور فرار کنند!

در گزارش ساختگی که به افراد رهبری زیر شکنجه تحمیل شد، درست از همین افراد بعنوان رهبران بخش‌های سیاسی - نظامی - تشکیلاتی و تبلیغاتی کودتا نام برده شده‌است و از این بالاتر،

حتی لیست "کابینه" پس از پیروزی کودتا را سرهم کرده بودند که در آن گویا کیانوری رئیس جمهور (!!!)، فلانی نخست وزیر، عموی وزیر خارجه و دیگری وزیر جنگ و واقعا تعجب آور است که چه "مغزهای داهیانهای" این کمدی بی‌مزه را تنظیم کرده بودند. البته تصور نفرمائید که این نامگذاری‌ها تنها به این نامگذاری‌ها باقی مانده بود. در این دوران، در هر بخشی که من را می‌بردند از پاسداران و ... (نقطه چین در متن است) که البته بعلت داشتن چشم بند، من آنها را نمی‌شناختم یکی توی سر من می‌زدند و می‌گفتند: {حال آقای رئیس جمهور چطور است؟}

در همان دو سه ماه اول بازداشت، بر اثر فشارهای سنگین، من دوبار دچار خونریزی معده شدم که تنها با کمک سرم مرا از مرگ نجات دادند.

شب یازدهم اردیبهشت (اول ماه مه) بازجویم به من گفت: {ما همه با اسلحه به خانه می‌رویم و در انتظار کودتا خواهیم بود. تو بدان که ما به نگهبان بند يك نارنجك داده‌ایم که اگر صدای يك تیر در شهر بلند شود، او نارنجك را از درون سوراخ در سلول تو به داخل خواهد انداخت.} پاسخ من با تبسم به او این بود: {امیدوارم شب را راحت بخوابی و فردا صبح همدیگر را خواهیم دید.} جریان بدرستی مانند گفته‌های من پایان یافت و روشن شد که مسئله "کودتای حزب توده ایران" بادکنکی بیش نبوده‌است.

انتقال ما به زندان اوین یکسال طول کشید. یکسال، بجای ۲۴ ساعت مندرج در اصل ۴۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یعنی ۳۶۵ بار ۲۴ ساعت.

در این یکسال من و همسر و دخترم از هر گونه ملاقات با بستگانمان محروم بودیم و حتی مانند دیگران هم که هفته‌ای یکبار به بستگانشان تلفن می‌کردند، نبودیم. یعنی از این حق هم محروم بودیم.

راه توده ۱۷۱ ۱۷,۰۳,۲۰۰۸